



## ملاحظات کوتاهی در باب نقد فلسفه غرب در ایران

این اقبال میمون به عنوان علتی معذّ برای رشد و بالتنگی نسل معاصر و آینده بهره گرفت. برای رسیدن به مرحله گفتگو و دیالوگ با فلاسفه و متفکران غرب باید راه زیادی طی کنیم و ابتدا باید شرایط و زمینه‌های لازم برای گفتگو و نقد را فراهم نمود. در اینجا به برخی از شرایط ورود بدان مرحله اشاره می‌نماییم:

۱ - تسلط کافی بر زبان متفکران جدید اروپایی و زبان‌های کهن فلسفه یعنی لاتین و یونانی. این از حدّ فهم فوق‌العاده امثال مرحوم مطهری است که بدون تسلط بر زبان برخی فلاسفه غرب که مورد نقد قرار گرفته‌اند گاهی نکاتی را چنان دقیق و عمیق دریافته و توضیح می‌دادند و نقد می‌کردند که مترجمان آن فلاسفه که خود اهل فلسفه بودند، بدان نکات دست نیافته بودند. به عنوان یک قاعده باید پذیرفت که فهم و نقد یک متفکر مستلزم مطالعه آثار وی به زبان اصلی است. مگر نه اینکه طالب حکمت اسلامی اگر به زبان انگلیسی و حتی زبان فارسی حکمت آموخته باشد، حکما و متفکران ما اعتبار چندانی برای نقدش قائل نیستند. آیا این حکم در مورد متفکران

کار نقد و بررسی در فلسفه و مقایسه و تطبیق فلسفه غرب و فلسفه اسلامی در کشور ما سابقه چندانی ندارد و آثار اندکی در این زمینه پدید آمده است. در سال‌های اخیر متفکرانی چون مرحوم شهید مطهری، شهید محمد باقر صدر، استاد محمدتقی جعفری و استاد مهدی حائری یزدی و استاد مصباح یزدی به نقد برخی از فلاسفه اروپایی پرداخته‌اند و البته باید به کتاب پرارزش اصول فلسفه و روش رئالیسم مرحوم علامه طباطبایی (ره) هم اشاره کرد. با توجه به گستردگی و تنوع اندیشه‌های فلسفی در غرب و اهمیت فلسفه و نسبت آن با علوم باید اقرار کرد که برای مطالعه و شناخت و نقد فلسفه غرب کار چندانی در کشور ما نشده است. فرهنگ و تمدن غرب که امروز غالب بر حیات بشر است، ریشه در نحوه تلقی غربیان از آدم و عالم دارد که برای شناخت عمیق این فرهنگ و تمدن باید ابتدا به سراغ فلاسفه آنها رفت. با توجه به اقبال قابل توجهی که در سال‌های اخیر به خصوص بعد از انقلاب اسلامی به فلسفه و آثار فلسفی قدیم و جدید شده، آغاز جریانی قوی برای مطالعه در فلسفه ضروری به نظر می‌رسد. باید از

اروپایی صادق نیست؟ بی سروسامانی ترجمه آثار فلسفی به زبان فارسی مشکل ما را مضاعف کرده است. (در این خصوص برای مطالعه و بررسی بیشتر مراجعه شود به مقاله «گزارش مختصری از وضع فلسفه در ایران» نوشته استاد دکتر داوری در نامه فرهنگ، شماره ۱۰ و ۱۱ سال ۱۳۷۲)

۲ - آشنایی کافی با تاریخ فرهنگ و تمدن غرب. سیر فلسفه غرب به خصوص از رنسانس به بعد چنان است که کسی بدون لحاظ شرایط اجتماعی و سیر پیشرفت علوم طبیعی و انسانی و تکنولوژی و ادبیات و اخلاق و هنر و سایر شئون فرهنگ غرب نمی‌تواند ادعای شناخت افکار فلاسفه نماید. این مطلب را باید به صورتی عمیق‌تر مورد توجه قرار داد. فلسفه با توجه به شأن و مقام خاصی که در فرهنگ غرب دارد تاریخی است. یعنی رابطه‌ای ضروری با حیات فرهنگی غرب دارد. به تعبیر برخی فلاسفه، فلسفه همان تاریخ فلسفه است. لذا فهم و نقد یک فیلسوف بدون لحاظ شرایط تکوین نظریات وی لااقل برای خود غربیان مورد اعتنا نیست. نمی‌توان دکارت و کانت و نیچه را مجرد از شرایط و موقع تاریخی‌شان شناخت و مورد بحث و نقد قرار داد. شیوه تعلیم فلسفه در غرب و مقایسه آن با شیوه رایج در فرهنگ اسلامی نیز حاکی از تفاوتی اساسی در دو فرهنگ است. تفکر فلسفی از یونان شروع می‌شود و به قول خود غربی‌ها یونان برای همه اهل فرهنگ اروپایی حکم وطن دارد. بررسی این همه افکار متنوع و متفاوت در فلسفه با بررسی فلسفه یونان باستان شروع می‌شود. کسی که افلاطون را نشناخته، افلاطونی که به قول و ابتهد متن اصلی فلسفه را نوشته و دیگر فلاسفه غرب حاشیه بر آن زده‌اند، چگونه می‌تواند ارسطو و قرون وسطی را بشناسد. و آنکه فلسفه قرون وسطی و افلاطون و ارسطو را نفهمیده چگونه می‌تواند بیکن و دکارت و لایب نیتس را بفهمد و کسی که همه اینها را نشناخته هرگز نمی‌تواند به فلسفه کانت و هگل دست پیدا کند. فلسفه معاصر هم حکایت دیگری

است که شرط اول فهم آن آشنایی کامل با تاریخ فلسفه غرب قبل از آن است. و آیا برخی فلاسفه چند سال اخیر را که موسوم به فلاسفه پست مدرن هستند بدون آگاهی و اشراف به روح فلسفه در غرب می‌توان فهمید؟

اما در فلسفه اسلامی اولاً اختلاف و تنوع هیئت‌های تألیفی در فلسفه وجود ندارد و به جای میل به کثرت و تنوع، نوعی وحدت‌گرایی و غایت‌مندی احساس می‌شود. ثانیاً متعاطی فلسفه از اولین گام‌هایی که برمی‌دارد توجه اساسی به موضوع فلسفه دارد و فلسفه را در تاریخ تفکر نمی‌بیند. موضوع بماهو موضوع مورد نظر است. «موجود بماهو موجود» و «ذات و عین و ماهیت اشیاء» به عنوان موضوع ثابت فلسفه برای همه متفکران مدنظر است. به آراء فلاسفه به عنوان افکاری حول موضوع فلسفه توجه می‌شود و نه به عنوان اندیشه‌ای مطرح شده در اوضاع و احوال خاص. رأیی که در قرن سوم هجری مطرح شده در مقام مطالعه و بررسی تفاوتی با رأیی که در قرن سیزدهم هجری مطرح شده ندارد. در کتاب‌های حکمت و فلسفه اسلامی اغلب از ذکر نام صاحبان آراء پرهیز شده است و بیشتر با قراین و یا گفته شارحان است که صاحبان اقوال مشخص می‌شوند. پرداختن به فلاسفه غرب با روش رایج در سنت فلسفی ما هر چند مفید و معتنم است اما نباید کمال مطلوب تصور شود.

۳- تعیین مبانی نقد و بررسی. کسی که به نقد و تطبیق می‌پردازد حتماً مبانی دارد و لازم است که مبانی خود را روشن کند. مبانی نقد اکثر متفکران معاصر در جامعه ما حکمت صدرایی است. آنچه کاور نقد و تطبیق را پربارتر می‌کند و به خصوص برای مخاطبان این نقادی‌ها اثر بخش‌تر است، اظهار اصول و مبانی نقد با زبانی است که برای متفکران و اهل فرهنگ غرب قابل فهم باشد. استاد سید جلال‌الدین آشتیانی در جایی گفته است هانری گزین هنری داشت که دیگران از جمله برخی متفکران متضلع در حکمت اسلامی ندارند و آن هنر بیان

معارف و حکمت اسلامی به زبانی است که برای آشنایان به فرهنگ و فلسفه غرب قابل فهم باشد. آنچه در مورد احراز شرط دوم گفته شد، در این مورد هم اهمیت دارد. برخی از فلاسفه غرب برای متفکران غرب کاملاً آشنا هستند و آن فلاسفه با فلاسفه اسلامی قرابت و شباهت قابل توجه دارند. غربیان توماس اکویناس و اگوستین و اکهارت را می‌شناسند و این فلاسفه بسیار به فلاسفه‌ای مثل ملاصدرا نزدیکند. فهم عمیق آن فلاسفه می‌تواند ما را در معرفی ملاصدرا و ارائه مبانی تقدمان یاری کند.

موجب امیدواری و خرسندی است که گروه عظیمی از محصلان و دانش‌آموختگان جامعه ما فلسفه را مهم تلقی کرده‌اند و در ایشان شوق و طلب برای فهم فلاسفه غرب و حکمت اسلامی زیاد شده است. اولین نکته‌ای که این گروه از طالبان فلسفه باید بدان توجه نکنند آن است که قبل از اطمینان از صحت فهمشان از فلاسفه اظهار نظر نکنند و گرنه ممکن است وارد نزاع‌های صغروی شوند. از مشکلات بزرگ متفکران و منتورالفرکان جامعه ما از هنگام تماس با کشورهای اروپایی در دو سده اخیر عدم اکتساب تصویری درست از فرهنگ و تمدن غرب بوده است، و موافقان و مخالفان افکار جدید دچار ابهامات ذهنی و تصورات غلط بوده‌اند؛ یا در حکمت و معارف اسلامی و یا در افکار و مفاهیم برخاسته از فرهنگ اروپایی، آنچه را در بین حکمای اسلامی به عنوان اصل مسلم بوده است باید مدنظر داشته باشیم. اول باید در مقام مخالفت به مخالف ثابت کنیم که فکر او را فهمیده‌ایم. چنانکه غزالی اول مقاصد الفلاسفه را نوشت تا ثابت نماید که مقصود فلاسفه را فهمیده است، آنگاه به تهاافت الفلاسفه پرداخت. و امروز اول باید به شناخت دقیق و دایرة‌المعارفی فلاسفه پرداخت. و تأسف‌آور است که هنوز یک دایرة‌المعارف فلسفه اسلامی و فلسفه غربی درخور زبان فارسی نداریم. در سنت تعلیمی فلسفه اسلامی علاوه بر آموزش به سبک کهن و رایج باید به مطالعه حکما و فلاسفه اسلامی از منظر دیگری هم

پرداخت. سیر فلسفه اسلامی با توجه به شرایط و اوضاع و حال و هوای تاریخ اسلامی مورد مطالعه قرار گیرد. شاید برای همه حکمای بزرگ اسلامی اصول مشترکی بیابیم و مبدأ و مآل همه را یکی بدانیم. ولی از جهت دیگر فلسفه به عنوان یکی از اجزاء مؤثر در فرهنگ اسلامی سیر خاصی داشته و در سایر اجزای فرهنگ مثل ادبیات و هنر و اخلاق و سیاست و سایر علوم و حتی در نحوه فهم و تفسیر کتاب خدا تأثیر قابل توجه داشته است. کوشش در این جهت باعث توانایی متفکران ما در فهم و تحلیل عمیق تر اوضاع فرهنگی و اجتماعی معاصر می‌شود و امید به زایش صورت‌های دیگر تفکر بنا به اقتضائات جدید افزایش می‌یابد. از آنجا که هر نسلی مسائلی و به تبع آن وظایف خاص خود دارد، نسل معاصر و نسل در حال ورود به عرصه مسئولیت باید ابتدا مسائل خود را خوب تشخیص دهد و لذا از متفکران بزرگ جامعه که این راه را گشوده‌اند باید انتظار اجابت نیاز و طلب این نسل را داشت. انتظار می‌رود که متفکران، هم در هدایت به سمت مسائل و مسئولیت‌های این نسل کوشش کنند و هم در جهت برداشتن بار مسئولیت‌ها یاری نمایند. به هر حال احساس ضرورت و طلبی را که در این نسل پدید آمده است باید به فال نیک گرفت و نشانه نزدیک شدن به دوره‌ای از تفکر جدی و خودآگاهانه تلقی نمود.



علی اصغر مصلح